

رمز رسیدن علامه جعفری (ره) به کمالات الهی

ایشان در جواب خاطره‌ای از دوران طلبگی تعریف کرده و گفتند: هر چه دارم از کراماتی است که به دنبال این امتحان الهی نصیب شده است...



* از علامه جعفری پرسیدند چی شد که به این کمالات رسیدید؟! ایشان در جواب خاطره‌ای از دوران طلبگی تعریف کرده و گفتند: هر چه دارم از کراماتی است که به دنبال این امتحان الهی نصیب شده است:

«ما در نجف در مدرسه صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که در جشن‌ها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم و ایام سوگواری را هم، سوگواری می‌گرفتیم. یک شب مصادف شده بود با ولادت حضرت فاطمه زهرا(س). اول شب نماز مغرب و عشا خواندیم و شربت خوردیم و آنگاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب دادیم. آقای بود به نام آقا شیخ حیدرعلی اصفهانی، که نجف‌آبادی بود، معدن ذوق بود. او که می‌آمد من به الکفایه، قطعاً به وجود می‌آمد و جلسه دست او قرار می‌گرفت.

آن ایام مصادف شده بود با ایام قلب‌الاسد (10 الی 21 مرداد) که به آن خرماپزان می‌گوئیم؛ نجف خیلی گرم می‌شد. آن سال در اطراف نجف باتلاقی درست شده بود و پشه‌هایی به وجود آمده بود که عرب‌های بومی را اذیت می‌کرد، ما ایرانی‌ها هم که اصلاً خواب و استراحت نداشتیم. آن سال آنقدر گرما زیاد بود که اصلاً قابل تحمل نبود. نکته دیگر اینکه حجره من رو به شرق بود. تقریباً هم مخروبه بود. من فروردین را در آنجا به طور طبیعی مطالعه می‌کردم و می‌خواهیدم. اردیبهشت هم مقداری قابل تحمل بود ولی دیگر از خرداد امکان استفاده از حجره نبود. گرما واقعاً کشنده بود، وقتی می‌خواستم بروم از حجره کتاب بردارم مثل این بود که نان را از داخل تنور برمی‌دارم، در اقل وقت و سریع! با این تعاریف این جشن افتاده بود به این موقع. در بغداد، بصره و نجف، گرما، تلفات هم گرفته بود.

ما بعد از شب نشستیم، شربت هم درست شد، آقا شیخ حیدرعلی اصفهانی هم آمد. مدیر مدرسه‌مان، مرحوم آقا سیداسماعیل اصفهانی هم انجام بود، به آقا شیخ علی گفت: آقا! شب نمی‌گذره، حرفی داری بگو. ایشان یک تکه کاغذ روزنامه درآورد. عکس یک دختر بود که زیرش نوشته بود «اکمل بنات عصرها»، زیباترین دختر روزگار. گفت: آقایان! من درباره این عکس از شما سؤال می‌کنم. اگر به شما اختیار دهند بین اینکه با این دختر به طور مشروع و قانونی ازدواج کنید- از همان اولین لحظه ملاقات، عقد جاری شود و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد- و هزار سال هم زندگی کنید؛ با کمال خوشرویی و بدون غصه، یا اینکه جمال علی(ع) را زیارت و ملاقات کنید. کدام را انتخاب می‌کنید؟!

سؤال خیلی حساب شده بود. طرف دختر حلال بود و زیارت علی(ع) هم مستحبی. گفت: آقایان! واقعیت را بگوئید. جا نماز آب نکشید، عجله نکنید، درست جواب دهید. اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود با لهجه اصفهانی گفت: سید محمد! ما یک چیزی بگوئیم نری به مادرت بگویی‌ها؟ معلوم شد نظر آقا چیست؟ شاگرد اول ما نمره‌اش را گرفت!

همه زدند زیر خنده. کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ علی! اختیار داری، وقتی آقا (مدیر مدرسه) اینطور فرمودند مگر ما قدرت داریم که خلافت را بگوئیم.

نفر سوم گفت: آقا شیخ حیدر! این روایت از امام علی(ع) معروف است که فرموده‌اند: «یا حارث همدانی من یمت یرنی» (ای حارث همدانی هرکس بمیرد مرا ملاقات می‌کند) پس ما ان شاء الله در موقعش جمال علی(ع) را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده. واقعاً سؤال مشکلی بود.

یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر! گفتم زیارت آقا مستحبی و ازدواج با آن دختر هم شرعی صددرصد است؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی. گفت: والله چه عرضه کنم (باز هم خنده حصار) نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم، کاغذ را رد کردم به نفر بعدی، گفتم: من یک لحظه دیدار علی(ع) را به هزاران سال زناشویی با این زن نمی‌دهم. یک وقت دیدم حالت خیلی عجیبی دست داد که تا آن وقت همچو حالتی ندیده بودم. شبیه به خواب و بیهوشی.

اول شب قلب‌الاسد وارد حجره‌ام شدم، دیگر نفهمیدم. یک دفعه دیدم اتاق بزرگی است، آقای بود در صدر مجلس نشسته، تمام علامات و قیافه‌ای که شیعه و سنی درباره امام علی(ع) نوشته در این مرد موجود است. جوانی پیش من در سمت راستم

نشسته بود. پرسیدم این آقا کیست؟ گفت: این آقا خود علی(ع) است، من سیر او را نگاه کردم... بعد آمدم بیرون و رفتم همان جلسه، کاغذ به دست نفر نهم یا دهم رسیده، رنگم پریده بود. نمی‌دانم، شاید مرحوم شمس‌آبادی بود که خطاب به من گفت: آقا شیخ محمدتقی! کجا رفتید و آمدید؟ نمی‌خواستم ماجرا را بگویم، اگر می‌گفتم عیششون بهم می‌خورد، اصرار کردند و من بالاخره قضیه را گفتم و ماجرا را شرح دادم، خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل(مدیر) را خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: دیگر از این شوخی‌ها نکن، ما را بد آزمایش کردی. این از خاطرات بزرگ زندگی من است.(1)

1- خبرگزاری شیعه